

مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و چهارم، شماره پیاپی ۸۹،  
تابستان ۱۳۹۱، ص ۸۷-۶۳

## تأملی فقهی در ماده ۸۷۳ قانون مدنی\* (تعمیم میراث غرق شدگان و زیر آوارماندگان به سایر مرگ‌های مشتبه)

محمد براری لاریمی<sup>۱</sup>

دانش آموخته مقطع کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی

Email: Larimi2007@ gmail.com

دکتر محمد محسنی دهکلانی

استادیار دانشگاه مازندران

E mail: mmdehkalany@yahoo.com

### چکیده

شرط ارث بردن وارث از مورث خود چنانکه صدر ماده ۸۷۵ قانون مدنی تصریح کرده، زنده بودن وارث در حین فوت مورث است؛ لذا برای آن‌که کسی از دیگری ارث ببرد، باید حیات او در زمان فوت مورث محقق و معلوم باشد؛ اما ماده ۸۷۳ قانون مدنی مطابق مقررات فقه مدنی از حکم قاعده عدم توارث دو نفری که تقدم و تأخر فوت آنان مجهول است، موردی را که سبب فوت آنان غرق و هدم باشد، استثناء نموده و هر یک را وارث دیگری شناخته است. این در حالی است که دو استثنای یادشده، مخالف با اصل و قاعده عمومی حاکم بر ارث در فقه و حقوق است؛ بر این اساس سؤالاتی به ذهن متبادر می‌شود که عمده‌ترین آن‌ها، پرسش از ملاک حکم توارث است که سبب شده دو مورد مذکور به عنوان استثناء در نظر گرفته شود؛ و هم چنین این که آیا این حکم قابلیت تعمیم در موارد مشابه را که تقدم و تأخر فوت اشخاص مجهول است، دارد یا خیر؟ با عنایت به اهمیت موضوع و ضرورت بررسی جامع و شفاف آن، پژوهش حاضر با مراجعه به متون فقهی عامه و خاصه از طریق مطالعه تطبیقی در حقوق اسلامی سعی نموده دیدگاه مشهور فقها را که تفسیر مضیق از ادله دارند، مورد نقد و بررسی قرار دهد و از رهگذر تضعیف دلایل ایشان و تقویت نظریه مخالف، ضرورت اصلاح ماده ۸۷۳ قانون مدنی را آشکار سازد.

**کلید واژه‌ها:** توارث، غرق شده‌ها، زیر آواررفته‌ها، مشتبه بودن تقدم و تأخر فوت، ماده ۸۷۳

قانون مدنی.

\*. تاریخ وصول: ۱۳۹۰/۶/۲۰؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۰/۱۱/۲۳.

<sup>۱</sup>. نویسنده مسئول.

**درآمد**

از شرایط اساسی ارث‌بری وارث از مورث، تقدم موت مورث از وارث است؛ به طوری که لازم است وارث بعد از موت مورث مدتی هرچند کوتاه زنده باشد. بنابراین اگر موت دو متوارث نسبت به هم مجهول باشد به جهت معلوم نبودن تقدم و تأخر زمانی مرگ هر یک، توریث حاصل نیست. قانون مدنی با در نظر گرفتن این شرط در ماده ۸۷۳ مقرر داشته: «اگر تاریخ فوت اشخاصی که از یکدیگر ارث می‌برند، مجهول و تقدم و تأخر هیچ یک معلوم نباشد، اشخاص مزبور از یکدیگر ارث نمی‌برند، مگر آن‌که موت به سبب غرق و هدم واقع شود که در این صورت از یکدیگر ارث می‌برند.»

فرض قانونگذار در صدر ماده بر این قرار گرفته که حکم به توارث، منوط به تحقق شرط ارث‌بری - زنده بودن وارث در حین موت مورث - است؛ اما ایشان در ذیل همین ماده به پیروی از دیدگاه فقهی توارث افرادی که در حادثه‌ای غرق یا در اثر هدم و خرابی وفات یافته‌اند در صورت مجهول تقدم و تأخر موت آن‌ها، مستثنی و حکم به توارث دادند؛ البته این استثنا از دو جهت قابل تأمل و مذاقه است: ابتدا، استثنای مزبور با قاعده عمومی باب ارث - زنده بودن وارث در هنگام موت مورث - ناسازگار است و با سازوکار اجرایی عدالت که حکم به یکسانی و هماهنگی در موارد مشابه می‌کند متفاوت می‌باشد و دوم، فرضی است که مطابق دیدگاه گروهی از فقها باید تفسیر محدود شود تا انحراف از قاعده مذکور به حداقل آن کاهش پیدا کند و مطابق عقیده‌ای دیگر، استثنای غرق و هدم دو حادثه شایع و سنتی هستند و بیان آن دو را در لسان شریعت ذکر غالب افراد و نه انحصار مورد تفسیر کرده‌اند. بر این اساس، تفاوت تفسیر متفاوت از نصوص و توجه به این که نظام سیاسی حکومتی جامعه در صدد است تا فقه پویا را در همه عرصه‌ها در جهت رفع مشکلات اجتماعی زمان حاضر حیات بخشد، بهانه‌ای شد تا نگارنده در جهت ارائه راه حل متناسب با ابتلای زمانی در موارد مشابه غرق و هدم با نگاهی عمیق، مصون از جمود و ظاهرگرایی به نصوص و با دید انفعالی - البته حق گرایانه - به تجزیه و تحلیل مسئله بپردازد تا به یاری حق تعالی به استنباطی روشن و درست فقهی دست یازد و ماحصل آن را در این سطور ارائه دهد.

**مفهوم غرق و مهدوم‌علیهم**

در وهله اول آنچه در این‌جا به عنوان مبادی بحث از اهمیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار

است، شناخت دقیق مفاهیم و مصادیق غرق و مهدوم<sup>۱</sup> علیه به کار رفته در نصوص روایی و ماده قانونی است؛ از این جهت که منظور شارع و قانونگذار از دو لفظ غرق و مهدوم چیست و این که آیا هر نوع وفاتی که به سبب خفه شدن به وسیله آب و یا ریزش هر شیء بر روی فرد اتفاق می‌افتد، مصادیق غرق و انهدام هستند تا مشمول حکم توارث باشند یا خیر؟ برای تبیین سؤالات حاضر، مسئله را از جهت فهم لغوی و عرفی بررسی می‌کنیم:

عَرَقَی در زبان عربی جمع «غریق» از ماده «غرق» است. مانند «مرضی» که جمع مریض است. خبرگان لغت عرب «غریق» را این طور تعریف کرده‌اند: «غرق با کسر راء یعنی در آب فرو رفتن و غریق یعنی غرق شده و زیر آب رفته» (ابن منظور، ۲۸۳/۱۰؛ طریحی، ۳۰۶/۳). در تعریفی دیگر آمده: «غرق در اصل وارد شدن آب در سوراخ بینی تا اندازه‌ای که منافذ آن را پر کند و غرق جمع غریق یعنی غرق شدن گروهی» (زبیدی، ۳۳/۷). در زبان فارسی نیز غرق به معنای «در آب فرو رفتن و خفه شدن، آب از سر گذشتن» تعریف شده است (معین، ۲۴۰۴/۲). نتیجه‌ای که از تعریف لغوی غریق (ج. غرق) به دست می‌آید، این است که در تحقق عنوان غرق وجود دو قید شرط است: فرو رفتن در آب و دیگری مردن، یعنی کسی که در آب غرق و وفات یافته باشد؛ بنابراین اگر شخصی در حال نوشیدن آب به علت ورود آب در ریه‌اش خفه شود، نسبت به او عنوان عَرَقَی صدق نمی‌کند. حاصل آنکه ظهور عرفی عنوان غرق نیز مؤید این می‌باشد؛ زیرا در عرف به کسی غریق اطلاق می‌شود که خفگی او به سبب ورود آب در ریه‌اش در حالت قرار داشتن در یک مکان عمیق به وجود می‌آید (شهیدی/۶۰).

مهدوم<sup>۲</sup> علیهم، اسم مفعول از ماده «هدم» است. برای درک این که واژه مهدوم<sup>۳</sup> علیهم در چه معنایی ظهور دارد، لازم است در معنای ماده آن تأمل شود. دانشمندان لغت عرب «هدم» با فتح دال و سکون راء به «خانه ویران شده» (ابن منظور، ۶۰۳/۱۲؛ زبیدی، ۹۹/۹) و «آنچه از لبه چاه خراب شده و به داخل چاه ریخته باشد» (ابن سکیت، ۴۰۷) تعریف کرده‌اند. مستفاد از تعریف-های فوق این است که عنوان هدم تنها به تخریب شدن یک ساختمان یا اجزای یک بنا مانند دیوار اطلاق می‌گردد؛ بنابراین، مثلاً افتادن درخت یا ریزش بهمن را نمی‌توان از مصادیق انهدام دانست. علاوه بر ظهور لغوی هدم که ناظر به خرابی و آوار ساختمان و بنای خانه است، ظهور عرفی هدم نیز عبارت است از ویران و متلاشی شدن یک مجموع مرکب که عرفاً ظهور در خراب شدن یک ساختمان یا اجزای آن مانند سقف دارد.

### شرائط معتبر در توریث غرق شده‌ها و زیر آوار رفته‌ها

انتقال قهری و تحقق ارث در افرادی که در اثر غرق و هدم می‌میرند، منوط به اجتماع شرایطی در هر یک از آنها است که از لابلائی کتب فقهی قابل دست‌یابی است. این شرایط عبارتند از:

اول: برای هر دوی آنها یا تنها برای یکی از آن دو مالی وجود داشته باشد؛ زیرا موضوع ارث بردن دو نفر از همدیگر، مال بوده و در صورتی که مالی وجود نداشته باشد، سالبه به انتفای موضوع خواهد بود (ابن فهد حلی، ۴/۳۱؛ نجفی، ۳۹/۳۰۶).

دوم: سبب مرگ همه آنها باید متحد باشد، مانند این که همه آنها در یک ساختمان زیر آوار رفته یا در یک کشتی با هم غرق شده باشند (مغنیه، ۵۴۲)؛ البته اشکالی که ذیل این شرط وارد است اینکه ظاهر روایات هیچ دلالتی بر تحقق موت ناشی از یک سبب واحد ندارد؛ زیرا اطلاق روایات خلاف آن را حکم می‌کند.

سوم: میان آنها توارث و ارث‌بری باشد (سلار، ۲۶۶؛ ابن طی فقعانی، ۲۷۱)؛ به دیگر سخن، موجبات و موانع ارث از انتقال ارث به هر یک از آنها جلوگیری نکنند.

چهارم: معلوم نباشد کدام یک از آنها زودتر یا دیرتر از دیگری مرده است؛ که در غیر این صورت اگر تاریخ فوت معلوم باشد، از یکدیگر ارث نمی‌برند (شیخ طوسی، ۶۷۴؛ محقق حلی، ۴/۸۴۶؛ شهید ثانی، ۱۳/۲۶۹). مفهوم مخالف این جمله از دو حال خارج نیست یا متوارثان توأمان و در یک زمان مرده‌اند که به جهت عدم تحقق شرط لزوم تأخر حیات وارث از حیات مورث، توارث منتفی است و یا این که با تقدم و تأخر فوت کرده‌اند که تنها مؤخر - الموت از مقدم الفوت ارث می‌برد.

### بیان اقوال فقیهان درباره توارث غرق شده‌ها و زیر آوار رفته‌ها

پیش از بررسی ادله ارث‌بری غرق شده‌ها و زیر آوار رفته‌ها، به تبیین دیدگاه‌های فقهی در این مسئله می‌پردازیم.

در رابطه با مسئله مورد بحث دو دیدگاه مقابل هم در میان مذاهب فقهی اسلام وجود دارد: دیدگاه نخست اعتقاد قاطبه فقهای امامیه و فقهای حنابله است که از مفردات این مذهب در میان مذاهب فقهی اهل سنت می‌باشد؛ مطابق این دیدگاه و برخلاف قواعد اولیه حاکم بر باب ارث، کسانی که در حادثه‌ای غرق شده یا زیر آوار مردند، به شرط مشتبه بودن تاریخ فوتشان

از یکدیگر ارث می‌برند. اما در مقابل، فقهای حنفیه، مالکیه و شافعیه بر نفی توارث این افراد حکم کردند. به اتفاق، فقهای امامیه - رحمهم الله - یکی از شرایط ارث بردن دو نفر از یکدیگر، علم به مؤخر بودن حیات وارث از حیات مورث است؛ بنابراین اگر هر دو با هم بمیرند یا معلوم نباشد، مرگ کدام یک زودتر بوده است، ارثی در کار نخواهد بود؛ اما از این حکم، توارث کسانی که در حادثه‌ای غرق شده یا در اثر خرابی و آوار مرده‌اند - در صورت مجهول بودن فوت مقدم یا مؤخر - با دلیلی که جلوتر خواهد آمد، امری ثابت نزد آنهاست. ذیلاً به اختصار قول چند تن از فقهیان شیعه که تقریباً با عبارات مشابه بیان شده اشاره می‌کنیم:

شیخ صدوق در المقنع می‌نویسد: «هرگاه گروهی که میان آنها قرابت و خویشاوندی است، غرق شوند یا دیواری بر روی آنها فرو ریزد و ندانیم کدام یک از آنها قبل از دیگری وفات یافته است، حکم در این مورد این است که از یکدیگر ارث می‌برند» (۵۰۵).

شیخ مفید نیز مشابه سخن صدوق، به توارث غرق شده‌ها و زیر آواررفته‌ها فتوا داد (۶۹۸). صاحب مبسوط و نهاییه می‌نویسد: «هرگاه اشخاصی که از یکدیگر ارث می‌برند، در زمان واحدی غرق شوند، یا دیواری بر روی آنها خراب شود و حوادثی مانند این‌ها، به طوری که ندانیم کدام یک از آنها قبل از دیگری مرده است از همدیگر نسبت به اصل ترکه قبل از تقسیم، ارث می‌برند» (نهاییه، ۶۷۴ و مبسوط، ۱۱۸/۴).

همچنین سلار در مراسم العلویه (۲۲۶)، ابن ادریس در سرائر (۳۰۰/۳)، محقق حلی در شرایع الاسلام با اختصاص فصلی جدا به این مسئله (۸۴۶/۴)، علامه حلی در آثار خود (قواعد الأحکام، ۳۹۹/۳؛ تحریر الأحکام، ۸۲/۵؛ مختلف الشیعه، ۹۹/۹)، فرزند علامه در ایضاح الفوائد (۲۷۶/۴)، ابن فهد حلی در مهذب البارع (۴۳۱/۴)، محقق سبزواری در کفایة الأحکام (۸۷۹/۲)، مقدس اردبیلی در مجمع الفائده (۵۲۴/۹) و دیگران (فاضل هندی، ۵۲۴/۹؛ خویی، ۳۸۰/۲؛ شیخ انصاری، ۱۹۳؛ روحانی، ۴۹۲/۲۴؛ امام خمینی، ۴۰۱/۲). نیز با عباراتی قریب به هم، حکم به توارث غرق و مهدوم علیهم کرده‌اند.

با توجه به عبارات نقل شده از فقها در این باره و رجوع بدان‌ها، این نتیجه حاصل می‌شود که ارث غرق شدگان و زیر آواررفته‌ها از یکدیگر هر چند خلاف قاعده کلی در باب ارث (حیات وارث هر چند به اندازه لحظه‌ای کوتاه بعد از وفات مورث) است؛ اما شهرت این حکم به حدی است که برخی به طور صریح مدعی اجماع بر آن شده‌اند (شهید ثانی، ۲۶۹/۱۳؛ نجفی، ۳۰۶/۳۹؛ طباطبایی، ۶۵۵/۱۲؛ محقق نراقی، ۴۵۵/۱۹).

## مفاد ادله توارث غرق شده‌ها و زیر آواررفته‌ها

### مقتضای قاعده اولیه باب ارث

قبل از پرداختن به ادله توارث غرق شده‌ها و زیر آوار رفته‌ها، شایسته است مقتضای قاعده اولیه را در فرضی که مرگ متوارثان در یک زمان اتفاق می‌افتد و تقدم و تأخر موت مشتبه است، مشخص کنیم:

مقتضای قاعده اولیه حاکم در باب ارث، عدم توارث غرق شدگان و زیر آوار ماندگان از یکدیگر است؛ چرا که به اتفاق فقهای امامیه (رک: طباطبایی، ۶۵۵/۱۲) و آن‌طور که قانونگذار ایران نیز بدان تصریح دارد (ماده ۸۷۵ ق. م.) شرط توارث، علم به تقدم موت مورث از وارث است؛ بنابراین در صورتی که زنده بودن وارث، حین فوت مورث مورد شک و شبهه باشد نمی‌توان حکم وراثت جاری نمود؛ زیرا شک در وجود شرط، مستلزم شک در وجود مشروط است و با انتفاء شرط وجود مشروط منتفی می‌شود؛ همچنان که مقتضای اصل عملی در مسئله و در فرض شک در بقای حیات، به استناد اصل استصحاب، توارث میان مردگان را ناممکن می‌سازد؛ به این تقریر که اگر اصل تأخر حادث (مرگ) درباره یکی از افراد مشتبه الموت این حکم را القاء کند که او در زمان موت دیگری زنده بوده است، اجرای اصل درباره دیگری هم همین نتیجه را به دنبال دارد: نتیجه‌ای که با اثر نتیجه نخست و بالعکس تعارض دارد (یعنی یک شخص نمی‌تواند در یک زمان هم زنده فرض شود و هم مرده)؛ بنابراین اجرای اصل تأخر حادث در مورد تمام افراد مشتبه الموت موجب تعارض و تساقط این اصل می‌شود (اذا تعارضتا تساقطا)؛ لذا به جهت سلب اعتماد از اصل یاد شده، حکم توارث جاری نیست.

### مقتضای قاعده ثانویه

اکنون برای استدلال به حکم توارث غرق شده‌ها و زیر آوار رفته‌ها، موضوع را از جهت دلیل نقلی و غیر آن دنبال می‌کنیم:

#### ۱) روایات

در مورد مشروعیت حکم توارث غرق شده‌ها و زیر آوار رفته‌ها به عنوان استثنایی بر قاعده عمومی باب ارث - که شارع مقدس بدون اعتبار عقل اقدام به اعتبار مالکیت برای آن‌ها کرده است - روایات بی‌شمار متواتر یا مستفیض با ابواب متعدد در کتاب‌های روایی وارد شده است (رک: حر عاملی، ۳۰۷/۲۶) که نوعاً دو دسته هستند: دسته‌ای متکفل بیان حکم هر دو قسم غرق و مهدوم علیهم در یک عبارت، مطابق با سؤال سائل از معصوم (ع) می‌باشند و

دسته‌ای دیگر حکم توارث غرق‌شده‌ها و زیر آواررفته‌ها را در عبارات جداگانه بیان داشته‌اند. اکنون به یک نمونه از روایت مورد استناد همراه با بررسی سند آن اشاره می‌شود.

عبدالرحمن بن حجاج بجلی - که از اصحاب و محدثان بزرگ است - از امام صادق (ع) نقل می‌کند: «حجاج گوید: از امام (ع) درباره جماعتی که سوار در کشتی غرق می‌شوند یا خانه‌ای بر روی آن‌ها خراب می‌شود و می‌میرند، اما معلوم نیست که کدام یک از آن‌ها ابتدا مرده است، سؤال کردم. امام (ع) در پاسخ فرمودند: «از یکدیگر ارث می‌برند» (کلینی، ۱۳۶/۷). شیخ صدوق هم روایتی به همین عبارت با سند ابن محبوب از عبدالرحمن حجاج نقل کردند (شیخ صدوق، ۳۰۶/۴). هم چنین شیخ حر عاملی به سند أبان بن عثمان از عبدالرحمان بن ابی عبدالله از امام صادق (ع) مشابه همین روایت را آورده است (رک: ۳۰۵/۲۶).

#### نگاهی به سند حدیث

به رغم این‌که محدثان و فقیهان امامیه روایت مذکور را در زمره احادیث صحیح و سلسله روایان آن را ثقه می‌دانند و بر اساس آن فتوا دادند، اما مقدس اردبیلی (ره) عبدالرحمان بن حجاج را به جهت این‌که به مذهب کیسانیه متهم بود، تضعیف می‌کند و روایت مذکور را ضعیف می‌شمارد. وی می‌نویسد: «عبدالرحمان بن الحجاج و فیه شیء و إن قیل: إنه رجع عن الکیسانیه إلی الحق و هو ثقة، لانه نقل فی مشیخة الفقیه أنه إذا ذکر عند أبی الحسن علیه السلام قال: إنه لثقیل علی الفوؤاد. و غیر معلوم کونه قبل الرجوع عن الکیسانیه، و أنه نقل الروایة بعدها» (۵۲۵/۱۱). عبارت «فیه شیء» در عبارت فوق گویای اعتقاد ایشان بر عدم وثاقت عبد الرحمان به جهت داشتن مذهب کیسانیه است و به دنبال آن هم عبارت کسانی که بر این باورند عبدالرحمان از کیسانیه به مذهب امامیه رجوع کرده در قالب «ان قیل» بیان کرده که این هم نشان از ضعف این عقیده در نزد او دارد.

در جواب از این اشکال باید گفت: اولاً با رجوع به مصادر رجالی شیعه یقین حاصل می‌شود که نه تنها علمای رجال عبدالرحمان بن حجاج را تعظیم و تجلیل کرده و او را ثقه می‌دانند و علمای حدیث به روایات او اعتماد نموده‌اند؛ بلکه امامان معصومی که عبدالرحمان از آن‌ها روایت نقل می‌کرد زبان به مدح او گشودند. به عنوان مثال، امام صادق (ع) به او فرمودند: «با اهل مدینه سخن بگو، من دوست دارم در میان شیعیان من مانند شما باشند.» یا جمله مدحی «إنه لثقیل علی الفوؤاد؛ عبدالرحمان بن حجاج بر دلها سنگینی می‌کند» که امام کاظم (ع) در وصف ایشان فرمودند، دلالت بر مکانت و عظمت ایشان در نزد امام (ع) دارد (رک:

خویی، ۳۴۳/۱۰). مرحوم نجاشی از نقادان و از صاحب نظران علم رجال در کتاب رجالش که نشان از توثیق عبدالرحمان نزد ایشان دارد، می‌نویسد: «عبدالرحمان بن حجاج کوفی از موالیان بجیله است و در بغداد سکونت داشت. او متهم بود که مذهب کیسانیه دارد؛ اما بعد از این عقیده دست برداشت و به امامت ائمه اطهار - علیهم السلام - اعتقاد پیدا کرد. او از امام صادق، کاظم و رضا - علیهم السلام - روایت می‌کند و بسیار موثق است» (۲۳۸).

ثانیاً بر فرض قبول ضعف سند روایت، شهرت روایی (رک: کلینی، ۱۳۶/۷؛ شیخ صدوق، ۳۰۶/۴؛ طوسی، تهذیب الأحکام، ۳۶۱/۹؛ حر عاملی، ۳۱۰/۲۶) و عمل فقها و افتاء بر اساس آن به اندازه‌ای است که ضعف روایت تا حد عالی جبران شود.

و مانند روایت بالا، صحیحۀ محمد بن مسلم از امام محمد باقر (ع)، صحیحۀ محمد بن قیس از امام صادق (ع) و عبید بن زراره از همان حضرت (رک: طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۵۹/۹ و ۳۱۰ و ۳۶۱) و همچنین روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله از امام صادق (ع) (حر عاملی، ۳۰۸/۲۶) و فضل بن عبدالملک از همان حضرت (همان، ۳۰۸/۲۶) با عبارات و مضامین مشابه در این باره وارد شدند.

با رجوع به روایات این باب روشن می‌شود که توارث غرق شده‌ها و زیر آواررفته‌ها از نظر مدرک روایی استوار و خدشه‌ناپذیر است و مفاد و مضمون همگی آن‌ها دلالت روشنی بر مشروعیت توارث میان این افراد دارند.

## ۲) اجماع

برخی از فقیهان امامیه دلیل اجماع را برای مشروعیت حکم توارث طرح کردند که عبارت دو تن از مدعیان اجماع را ذکر می‌کنیم:

تا آن‌جا که استقصا شد، شهید ثانی نخستین کسی است که دلیل استثنای توارث غرق و مهدوم علیهم از قاعده عمومی باب ارث را - در کنار نصوص روایی - اجماع قرار داده است و می‌نویسد: «از شرایط ارث بردن دو نفر از همدیگر آگاهی از تأخر حیات وارث نسبت به حیات مورث است؛ لذا اگر هر دو با هم فوت کنند یا تأخر و تقدم مرگ آن دو نسبت به هم معلوم نباشد، ارثی در کار نخواهد بود. از این حکم تنها یک صورت با نص و اجماع استثناء شده و آن اتفاق موت با غرق و هدم است» (شهید ثانی، ۲۶۹/۱۳). هم چنین صاحب جواهر در کنار اخبار، هر دو قسم اجماع - محصل و منقول - را برای مشروعیت حکم توارث غرق شده‌ها و زیر آواررفته‌ها مطرح کردند (۳۰۶/۳۹).



## ارزیابی اجماع

اشکال اساسی که بر دلیل حاضر وارد می‌باشد، بدین شرح است:

اول این که این اجماع مدرکی است و از این رو حجت نیست؛ زیرا حجیت اجماع نزد فقهای امامیه مشروط به استقلال آن در کشف قول معصوم (ع) است و اجماعی این چنین است که قول مورد اجماع جز خودش، نباید مستند و مدرکی داشته باشد و علاوه بر این حتی احتمال مدرک هم نرود. اما اجماع مطروحه در مسئله مورد بحث، نه تنها محتمل‌المدرک بلکه معلوم‌المدرک (بنا بر روایات یاد شده) است؛ بنابراین اجماع مورد استناد به جهت مدرکی بودن نمی‌تواند معقد حکم توارث غرق‌شده‌ها و زیر آواررفته‌ها باشد.

دوم اینکه این اجماع، اجماع منقول است و بر اساس مبانی محققان اصولی، اجماع منقول در صورتی که به شکل خبر واحد باشد، اعتباری ندارد و مفید قطع به رأی معصوم (ع) نخواهد بود مگر آن که درباره آن مسئله، اجماع منقول به حدی باشد که به نحو تواتر واقع شود (رک: مظفر، ۱۰۲/۲)؛ اما در مسئله محل بحث تنها صاحب جواهر این نوع اجماع را مطرح کرده و به منزله اجماع منقول به خبر واحد است و حجت نیست.

با توجه به مطالب پیش گفته روشن می‌شود که عمده دلیل بر مشروعیت حکم توارث غرق شده‌ها و زیر آواررفته‌ها همان نصوص وارده در این باب باشد و اجماع مطروحه به عنوان یکی از مبانی مشروعیت توارث - به جهت مدرکی بودن - واجد اهمیت چندانی نبوده و به عنوان دلیل مستقل قابل تمسک نیست؛ پس نزدیک‌تر به واقع این است که بپذیریم اجماع ادعا شده مبنی بر جواز توارث غرق شده‌ها و زیر آواررفته‌ها تنها در حد یک شهرت قابل استناد است.

## گستره حکم غرق و مهدوم علیهم

### تحریر محل بحث

بعد از اثبات حکم توارث غرق شده‌ها و زیر آواررفته‌ها، اکنون به این سؤال می‌پردازیم که اگر افرادی در زمان واحد وفات یابند - به طوری که تقدم و تأخر موت آن‌ها معلوم نباشد - و علت مرگ، مستند به غیر غرق و انهدام مانند حوادث طبیعی چون آتش‌سوزی و امراض یا غیرطبیعی مثل میدان جنگ، تصادفات، سقوط هواپیما و هر آنچه که امروزه متداول است، باشد آیا می‌توان حکم غرق و هدم را در مورد این افراد تعمیم داد و آن‌ها را مشمول این حکم

دانست؟ یا باید بگوییم که استثناء از قاعده کلی باب ارث تنها مختص به مواردی که وفات به سبب غرق شدن یا مهدوم شدن باشد، جاری و ساری است.

### آراء و نظریات

در جواز تعمیم حکم توارث یا عدم آن در موارد مشابه میان فقهای امامیه دو عقیده مطرح است:

عقیده اول که قول مشهور فقهای امامیه در این باره است، قائل به اختصاص حکم توارث تنها برای غرق و مهدوم علیهم هستند و تعمیم آن را بلاسبب می‌دانند. در رأس این عقیده شیخ مفید (۶۹۹)، علامه حلی (تبصره المتعلمین، ۲۳۴؛ تحریر الاحکام، ۸۲/۵)، شهید اول (۳۵۳/۲) و شهید ثانی (الروضه البهیة، ۲۱۳/۸؛ مسالک الافهام، ۲۷۳/۱۳) قرار گرفته‌اند و از متأخر متأخران چون فاضل هندی (۳۱۲/۲)، محقق نراقی (۶۶۲/۱۹)، صاحب جواهر (۳۰۸/۳۹) و شیخ انصاری (۱۹۳) از طرفداران این نظریه هستند.

عقیده دوم بر خلاف نظر مشهور حکم کردند و حکم غرق و مهدوم علیهم را به سایر موارد به جهت مشترک بودن در علت حکم - مشتبه بودن تقدم و تأخر زمان مرگ - تسری دادند. طرفداران این عقیده از فقهای سلف، شیخ طوسی (۶۶۰)، ابن جنید اسکافی (به نقل از مختلف الشیعه، ۱۰۲/۹) و حلی (۳۷۶) می‌باشند و از فقهای معاصر، مرحوم امام خمینی (۴۰۱/۲) و مرحوم فاضل لنکرانی (۴۹۴) این نظر را تقویت کردند.

در کنار دو عقیده بالا، برخی هم مانند محقق حلی در شرایع الاسلام (۸۴۶/۴) و مختصر النافع (۲۶۷)، ابن فهد حلی در مهذب البارع (۴۳۱/۴) و صاحب ریاض المسائل (۶۵۵/۱۲) در این مسئله تردید کرده و حکم صریحی ندادند.

در میان مذاهب فقهی اهل سنت هم درباره حکم توارث غرق شده‌ها و زیر آواررفته‌ها و گستره آن، دو دیدگاه متقابل وجود دارد که مذاهب فقهی حنفی، مالکی و شافعی جواز توارث را به طور کلی مطرود می‌دانند؛ ولی فقهای حنابله به جواز توارث و تعمیم آن حکم دادند که بیان نظرات و ادله دو طرف در جای خودش خواهد آمد.

### الف) بیان اقوال فقهای امامیه و مفاد ادله آنها

۱. قول مشهور: همان‌طور که پیش‌تر گفته شد مشهور فقهای امامیه حکم توارث غرق و

مهدوم علیهم را به دلیل خلاف قاعده بودن به این دو مورد اختصاص داده و در هیچ‌یک از مرگ‌هایی که تقدم و تأخر آن‌ها مجهول است، تسری ندادند. ذیلاً به کلام چند تن از ایشان اشاره می‌کنیم:

شیخ مفید در المقنعه به صراحت بیان می‌دارد که حکم غرق و هدم تنها اختصاص به مورد خودش داشته و تعمیم آن به موارد دیگر جایز نیست؛ لذا می‌نویسد: «هرگاه گروهی از متوارثان به غیر سبب غرق و هدم توأمان بمیرند، از یکدیگر ارث نمی‌برند بلکه ترکه هر یک به وراثت زنده آنان داده می‌شود» (۶۹۹).

علامه حلی می‌گوید: «هل یثبت هذا الحکم مع حصول الموت بسبب غیر الغرق و الهدم مما یحصل معه الاشتباه بالقتل و الإحراق؟ فیه نظر أقربہ السقوط، لأن شرط التوریت حیاة الوارث بعد مورثه و هو غیر معلوم» (تحریر الأحکام، ۸۲/۵). عبارت «أقربہ السقوط» در کلام علامه مشعر بر این نکته است که چون شرط توریث، حیات وارث بعد از مرگ مورث است و در اموری مانند قتل و آتش‌سوزی که تقدم و تأخر زمانی موت افراد مشتبه و مشکوک می‌باشد، قول نزدیک‌تر به واقع را سقوط حکم دانستند.

شهید ثانی در مسالک قائل به عدم اطراد و جامعیت حکم توارث در مرگ‌هایی که با اسبابی غیر از غرق و هدم اتفاق می‌افتد، هستند؛ زیرا در نظر ایشان اگر قائل به توارث در این اسباب شویم، این مخالف با اصلی خواهد بود که دلالت بر توقف ارث بر وجود حیات وارث از مورث می‌کند. پس لازم است در این موارد بر مورد دلیل و موضع وفاق - توارث غرق و مهدوم علیهم - اقتصار شود (۲۷۰/۱۳).

صاحب جواهر پس از بیان نظر فقهای امامیه در این خصوص در جان کلامش گفته است: «و هو الأقوی اقتصاراً فیما خالف الأصل علی المتیقن» (۳۰۹/۳۹).

در این جا از بیان عبارات قائلان به عدم جواز تعمیم بسنده کرده و مفاد ادله آن‌ها را پی می‌گیریم.

### ادله قائلان به عدم جواز

الف) روایت مرسلی که ابن علامه نقل کردند و مورد تمسک مشهور فقها در این خصوص قرار گرفته است. در نقل ایشان آمده: «قد روی أن قتلی الیمامه و قتلی الصغیرین و الحره لم یورثوا بعضهم من بعض بل ورثوا الأحياء» (۲۷۷/۴).

با توجه به این که عمده استدلال استدلال کنندگان به این روایت است، اشکالاتی وجود دارد که باعث تضعیف استدلال به روایت می شود:

اولاً: این روایت بیش از یک روایت مرسل نیست و در غایت ضعف است که عدم حجیت آن به جهت مجهول‌السند بودن و قابل استناد نبودنش امری ضروری و بدیهی است؛ زیرا سند این روایت مشخص نیست و نبودن سند روایت در نزد محققان و کسانی که در طریق استنباط احکام شرعی قدم بر می دارند، مسئله‌ای غیر قابل اغماض است و هم چنین نکته مهم‌تر و اساسی‌تر که انسان را از اعتماد به روایت فوق و می‌دارد این که روایت در هیچ یک از کتاب‌های روایی شیعه نقل نشده است.

جواب از اشکال: بنا بر قاعده «عدم الوجدان لا يدل علی عدم الوجود» نیافتن حدیث مذکور در مجامع روایی دلیل بر عدم آن نیست ولی بیانش در کتب فقها، آن را در زمره احادیث مرسل قرار می‌دهد و چنانچه روایت مرسل مستند فتوای فقهای زیادی قرار بگیرد، ضعف سندی آن با شهرت عملی اصحاب جبران می‌شود؛ پس اشکالی از حیث ضعف و ارسال سند، بر حدیث فوق مترتب نیست.

در پاسخ به جواب فوق می‌گوییم که مشهور اصحاب به آن عمل نکردند تا ضعف آن جبران شود؛ زیرا چطور می‌شود که مشهور فقهای امامیه به روایت عمل کرده باشند، در حالی که فقهای بزرگی چون شیخ طوسی (۴۶۰)، ابن جنید اسکافی (به نقل از *مختلف الشیعه*، ۱۰۲/۹)، سارار دیلمی (۲۲۶)، حلبی (۳۷۶)، و ابن حمزه طوسی (۴۰۰) برخلاف آن فتوا داده و عمل کرده باشند؛ لذا عدم عمل متقدمان، اهمیت شهرت را مخدوش می‌سازد.

ثانیاً: از حیث دلالتی، حدیث یاد شده تنها در صدد بیان حکم عدم توارث در خصوص افرادی است که موت آن‌ها در جنگ و کارزار اتفاق افتاده باشد و از آن جا که اصل در هر قیدی احترازی بودن آنست، لذا استدلال به حدیث از جهت دلالتی هم محدود از مدعای آن‌ها در عدم امکان تعمیم حکم توارث به سایر موارد مشابه است.

ثالثاً: از جهت انتساب هم مخدوش است؛ یعنی معلوم نیست عمل این دسته فقها طبق و وفق این خبر باشد؛ زیرا ممکن است عدم سرایت توارث غرقی و مهدوم<sup>۳۹</sup> علیهم به سایر موارد از باب تمسک به قدر متیقن باشد نه عمل به مفاد خبر.

ب) لزوم اکتفا به قدر متیقن در جایی که حکم توارث خلاف قاعده باشد (علامه حلبی، *مختلف*، ۱۰۳/۹؛ شهید ثانی، *مسالك*، ۲۷۰/۱۳؛ مقدس اردبیلی، ۵۳۰/۱۱؛ نجفی، ۳۰۹/۳۹): بدین

تقریر که حکم توارث غرق شده‌ها و زیر آواررفته‌ها برخلاف اصل اولی در باب ارث - احراز حیات وارث بعد از فوت مورث - می‌باشد؛ و حال آن‌که دلیل خروج دو عنوان «غرقی» و «مهدوم» علیهم از اصل اولی و ایجاب حکم توارث در مورد آن‌ها، احادیث و اجماع فقها است؛ لذا با شک در شمول عناوین مذکور از آنجا که توارث خلاف اصل است اخذ به قدر متیقن مفهومی، می‌شود و باید به همان موردی که منصوص است اکتفا کرد و درباره سایر مرگ‌های سبب دار اصل عدم توارث را حاکم دانست.

در جواب از این دلیل، توجه به نکات زیر روشن می‌سازد که شمول استثناء در مورد سایر مرگ‌های سبب دار موافق با اعتبار نقلی و عقلی است:

نکته اول: اجماعی بودن حکم توارث غرق شده‌ها و زیر آواررفته‌ها را نمی‌پذیریم؛ زیرا بطلان اجماع به عنوان دلیلی مستقل در کنار روایات برای مشروعیت حکم توارث غرق شده‌ها و زیر آواررفته‌ها در محلیش به طور مفصل مورد بحث قرار گرفته؛ لذا نمی‌تواند حجت و دلیل قطعی برای قائلان به عدم جواز تعمیم حکم باشد تا گفته شود مسئله توارث غرق شده‌ها و زیر آواررفته‌ها اجماعی بوده و سایر مرگ‌های سبب دار داخل در موضوع حکم اجماع کنندگان نیست.

نکته دوم: اگر چه قدر متیقن روایات، حکم توارث غرق شده‌ها و زیر آواررفته‌ها است؛ اما باید خاطر نشان گردد که ذکر آن دو در روایات از باب حصر نبوده، بلکه یا از باب اغلیت مورد و یا مصادیق عرفی و خارجی عصر صدور روایت هستند و همچنین عنوان هدم و غرق عناوینی نیستند که تعیین مصداق آن حقیقت شرعی داشته باشد؛ زیرا اولاً متبادر از واژه غرق و هدم نیز شامل مواردی مثل غرق به واسطه سقوط هواپیما در آب و ریزش تونل می‌شود و ثانیاً مصادیق یاد شده نسبت به مفاهیمی چون غرق و هدم صحت سلب ندارد و نمی‌توان این مصادیق را از آن مفاهیم سلب کرد؛ البته آن‌چه قابل نقد و تأمل است و به صراحت نمی‌توان آن‌ها را داخل در موضوع بدانیم - برخلاف آن‌چه که یکی از استادان حقوق بدان قائلند (رک: حقوق مدنی (شفعه، وصیت، ارث)، ۱۷۰) - دخول مواردی مثل مرگ متوارثان به سبب سقوط تنه درخت یا ریزش بهمن و مواردی شبیه به این‌ها ذیل هدم است، چون معنای غرق و هدم از چنین مصادیقی متبادر به ذهن نیست. ولی در این میان، آن‌چه مهم است توجه به علت حکم در روایات است که با عبارت «فلا یعلم أیهم مات قبل صاحبه - فلا یدری أیهما مات قبل» بیان شده و ظاهر این دو تعبیر می‌رساند علت حکم، جهل و اشتباه به تقدم و تأخر مرگ است.

## مناقشه

اگر علت حکم در روایات را اشتباه در تقدم و تأخر مرگ فرض کنیم و آن را به موارد مشابه تعمیم دهیم، با توجه به عدم تصریح علت حکم در روایات و استنباط آن به عنوان سبب حکم و تعمیم بر اساس آن، قیاسی - مستنبط العله - خواهد بود که بطلان و عدم حجیت آن نزد تمامی فقهای امامیه ثابت است (رک: نراقی، ۱۹/۴۶۴؛ نجفی، ۳۹/۳۱۰).

در جواب از اشکال فوق می‌گوییم: تعمیم حکم توارث غرق‌شده‌ها و زیر آواررفته‌ها در مورد سایر مرگ‌های سبب‌دار از باب قیاس مستنبط العله نیست، بلکه موضوعاً از آن خارج و داخل در مفهوم قیاس منصوص العله است؛ زیرا مطابق با مبانی اصولی، قیاس منصوص العله دو صورت دارد: یا این‌که علت و سبب حکم در لسان شارع تصریح شده است و یا این‌که علت حکم به طور اشاره و ضمنی بیان می‌شود (مفتاح الکرامه، ۸/۲۶۱)؛ پس هر چند مورد بحث ما خالی از صورت اول است، اما در روایات این باب به طور اشاره ذکر علت شده و آن عبارتست از: یا مطلق اشتباه در تقدم و تأخر مرگ متوارثان و یا تحقق مرگ با اسبابی خاص همراه با معلوم نبودن تقدم و تأخر مرگ وارث و مورث. مؤید این استدلال به عنوان مثال، روایت صحیح عبدالرحمان بن حجاج از امام صادق (ع) است و به طور ضمنی اشاره دارد که حکم توارث دائر مدار علت - فلا یدری ایهم مات قبل - می‌باشد. در این روایت آمده: «سألت أبا عبد الله - عليه السلام - عن بيت وقع على قوم مجتمعين فلا یدری ایهم مات قبل. قال: یورث بعضهم من بعض. قلت: فان أبا حنیفه ادخل فیها شیئا. قال: و ما ادخل؟ قلت: لو أن رجلین أخواین أحدهما مولای و الآخر مولی لرجل، لأحدهما مائة ألف درهم و الآخر لیس له شیء رکبا فی السفینه فغرقا، فلم یدر ایهما مات أولاً، فان المال لورثة الذي لیس له شیء و لم یکن لورثة الذي له المال شیء قال. فقال أبو عبد الله علیه السلام: لقد سمعها و هی كذلك» (کافی، ۱۳۷/۷؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۹/۳۶۰)؛ از امام (ع) درباره خرابی خانه بر سر گروهی که در یک جا جمع بودند و معلوم نیست کدام یک قبل از دیگری مرده، سؤال کردم. امام (ع) فرمودند: از یکدیگر ارث می‌برند. گفتم: ابوحنیفه در این‌جا [منظور از «این‌جا» حکم توارث افراد از یکدیگر که ساختمان بر روی آنان خراب شده است] چیزی را داخل کرده است. امام فرمودند: چه کرده است؟ گفتم: ابوحنیفه گفته است اگر دو برادر که یکی مولای من و دیگری مولای شخص دیگری است، سوار بر کشتی غرق شوند و معلوم نباشد کدام یک اول مرده است و یکی از آن دو یکصد هزار درهم داشته و دیگری چیزی نداشته باشد، در این -

صورت مال برای ورثه کسی که چیزی ندارد است و برای ورثه کسی که مالی داشت، چیزی نیست. پس امام(ع) فرمودند: ابوحنیفه این حکم را شنیده؛ و حکم، همین گونه است. کیفیت استدلال به روایت، استناد به تقریر امام(ع) است که ایشان نه تنها مطلب مذکور را رد نکردند بلکه رضایت و تأییدشان را با صحنه بر سخن منقول از ابوحنیفه و فهم راوی ابراز کردند. توضیح اینکه در روایت، امام(ع) ابتداً حکم توارث در خصوص مهذوم علیه را بیان فرمودند و راوی بعد از شنیدن حکم بر فتوای ابوحنیفه اعتراض کردند با این دلیل که ابوحنیفه به جهت اشتراک مهذوم علیه و غرقى در جامع و علت، یعنی این که «لا یدری ایهم مات قبل» حکم مهذوم علیه را در مورد غرقى ثابت دانستند و این ظهور دارد که راوی ملاک توارث را اشتباه و معلوم نبودن تقدم و تأخر مرگ فهمیده است و همچنین وقتی که راوی فتوای ابوحنیفه را نزد امام(ع) مطرح کردند امام(ع) بدون اینکه اعتراض نمایند و بگویند ابوحنیفه این دو را با هم قیاس کرده و آنچه که من درباره مهذوم علیه گفتم درباره غرقى جاری کرده است، آن را با عبارت تأییدآمیز امضاء و تقریر کردند. بدین ترتیب ملاحظه می شود هر چند در این مسئله علت منصوص نیست، بلکه علتی که بدان استدلال شده قطعی و از راه اعتبار منقح گردیده و چنین نیست که از راه گمان و حدس استنباط شده باشد تا در جرگه قیاس های باطل قرار گیرد.

۲. در سوی دیگر دیدگاه مشهور فقها، برخی فقیهان پا را فراتر گذاشته و تعمیم حکم توارث غرقى و مهذوم علیه را برای سایر مرگ های سبب دار که تقدم و تأخر مرگ متوارثان در آن ها مشتبّه است با استناد به دلایلی مشروع دانستند.

شیخ طوسی در این باره می نویسد: «اذا غرق جماعة يتوارثون في وقت واحد أو انهدم عليهم حائط، و ما أشبه ذلك، و لم يعلم أيهم مات قبل صاحبه، ورت بعضهم من بعض من نفس تركته لا مما يرثه من الآخر» (نهایه، ۶۷۴).

عبارت ایشان در دو جا اشاره به تعمیم حکم دارد: یکی در جمله «و ما أشبه ذلك؛ چیزی همانند آن» و دیگری در علتی - لم يعلم أيهم مات قبل صاحبه - که بیان کردند؛ چون ایشان این حکم را برای جایی که تقدم مرگ هر یک از متوارثان بر دیگری ممکن و محتمل است، فتوا دادند. البته لازم به ذکر است در تفسیر معنایی عبارت «و ما أشبه ذلك» می توان دو احتمال مطرح کرد: اول این که بگوییم عبارت ظهور دارد حکم توارث، اختصاص به غرق و هدم نداشته، بلکه نسبت به مرگ هایی که ناشی از اسباب و حوادثی مانند غرق و هدم که تقدم و

تأخر موت متوارثان معلوم نیست جاری است. دوم این که گفته شود شاید منظور شیخ (ره) از عبارت، این باشد که هدم به واسطه چیزی شبیه فرود آمدن دیوار باشد؛ بنابراین ابتدا هدم مورد نظر را یاد آور شده و سپس چیزهایی که مانند آن است بدان ملحق ساخته است.

ابن جنید درباره حکم توارث متوارثینی که تقدم و تأخر زمانی موت آنها معلوم نیست، گفته است: «هرگاه خویشاوندان با هم بمیرند و دلایلی که وفات مورث را قبل از وارث ثابت کند، نباشد از همدیگر ارث می‌برند» (به نقل از: شیخ طوسی، *مختلف الشیعه*، ۱۰۲/۹). عبارت ایشان دلالت روشنی بر تعمیم حکم در جایی که تقدم و تأخر موت مشتبه است دارد، صرف- نظر از این که حادثه‌ای خاص در اسباب مرگ خصوصیت داشته باشد.

ابن حمزه در کتاب الوسيله با تفصیل بیشتر و ذکر مصادیق، مسئله را مورد بحث قرار داده- اند، به طوری که تعمیم حکم در موارد مشابه غرق و مهدوم علیه صراحت کلام ایشان است. در عبارت ایشان آمده: «هرگاه دو نفر یا بیشتر با هم غرق شوند یا آتش بگیرند یا زیر آوار بمانند یا در معرکه کشته شوند، حالت آنها از سه وجه خالی نیست: یا اینکه می‌دانیم توأمان و متقارن بوده است یا یکی زودتر از دیگری مرده است یا این که تقدم و تأخر مشخص نیست ... و در مورد سوم هر یک از دیگری از نفس ترکه او ارث می‌برد» (۴۰۰ و ۴۰۱). در نظر ایشان ملاک حکم توارث دو چیز است: ۱. تحقق مرگ با اسباب خاص نه مرگ طبیعی ۲. جهل به تقدم و تأخر زمانی مرگ.

هم چنین ظاهر کلام سلار در *المراسم العلویه* (۲۲۶) و صریح عبارت ابو صلاح در *الکافی* (۳۷۶)، ابن علامه در *ایضاح الفوائد* (۲۷۶/۴) و سید یزدی در *عروة الوثقی* (۶۸۰/۶) اشاره به عدم اختصاص حکم توارث به غرق و مهدوم علیه دارد.

از فقهای معاصر امام خمینی (ره) در مورد حکم مسئله سه وجه را می‌شمارند که در کنار حکم به قرعه و مصالحه با سایر ورثه، تعمیم حکم توارث غرق و مهدوم علیه در موارد مشابه را قوی تر می‌بینند و می‌نویسد: «اگر دو نفر بمیرند و در تقارن و یا تقدم و تأخر موت آنها شک شود، به طوری که تاریخ فوت هیچ یک معلوم نباشد اگر فوت آنها ناشی از سبب غرق و هدم باشد در این که هر یک از دیگری ارث می‌برد اشکالی نیست و اگر سبب موت آنها غیر از این دو سبب باشد در این که باید حکم به قرعه کرد یا مصالحه یا اینجا نیز حکم غرق و آوار را دارد؟ وجوهی است که اقوای آن همین آخری است» (۴۰۱/۲).

مرحوم فاضل لنکرانی در شرح عبارت فوق می‌گوید: سخن در این باره به دو صورت



است یا حکم توارث به جهت برخلاف قاعده بودن، محصور در موضوع غرقى و مهدوم علیه باشد یا این که بپذیریم چون غالباً مرگ افراد در یک زمان بدین شکل موجب جهل و تردید در تقدم و تأخر مرگ متوارثان می شود و این ملاک هم در مرگ هایی که امروزه در زمان ما با اسبابی مانند سقوط هواپیما، تصادف وسایل نقلیه، آتش سوزی و امثال این ها اتفاق می افتد موجود است، حکم غرق و هدم را دارد (۴۹۴).

به نظر نگارنده هم تعمیم حکم توارث در موردی که مرگ به غیر سبب غرق و هدم اتفاق می افتد با دلایلی که ذیلاً بیان می شود به منطق شرع و عقل نزدیک تر است، گرچه مخالف قول مشهور باشد.

### مفاد ادله قائلان به جواز

در کنار ادله قول مشهور مبنی بر اکتفاء به قدر متیقن روایات و عدم جواز تعمیم، دلایلی همراه با مفاد نقد و تحلیل دلایل قائلان عدم جواز وجود دارد که مشروعیت حکم توارث افرادی که به غیر سبب غرق و هدم می میرند، مستحکم تر جلوه می کند. عمده این دلایل عبارتند از:

الف) این که گفته شود بعضی از روایات خاصه (آنچه که فخرالمحققین نقل کرده است) پشتوانه محکمی برای قول مشهور است و به فتوای آن ها بر عدم جواز تعمیم حکم توارث شهادت می دهد، محل تأمل است؛ زیرا در دلالت سندی و محتوایی روایت چند اشکال مطرح است. روایت با ارسالش در زمره روایات ضعیف می باشد و آنچه در ریاض (۶۵۹/۱۲) و مستند الشیعه (۴۶۳/۱۹) آمده که ضعف سند با شهرت جبران می شود، تام و کامل نیست؛ چون شهرت در صورتی ضعف سند را جبران می کند که روایت مدنظر مستند فتوای فقها قرار گیرد و در غیر این صورت مجرد موافقت فتوا با روایت موجب جبران ضعف سند نخواهد بود. در این مسئله نیز همین گونه است. چون می بینیم مشهور، فتوایشان بر عدم تعمیم به خاطر مخالف بودن مسئله با قاعده عمومی حاکم بر ارث است؛ لذا به مورد منصوص اکتفا کرده و به عدم توارث حکم داده اند؛ پس اگر روایت یادشده در نزد آن ها معتبر می بود حتماً مستند فتوای آن ها قرار می گرفت، ولی این گونه نیست. علاوه بر این، روایت از جهت محتوایی هم دلالت روشنی بر مدعای مشهور ندارد؛ زیرا این احتمال می رود که علت عدم توارث میان کشته شده های جنگ یمامه، صفین و حره به جهت عدم اجتماع شرایط - که پیش تر بیان شد - بوده

باشد.

ب) فرع قرار دادن اشتباه و جهل به تقدم و تأخر فوت در کنار غرق و هدم در نصوص ظهور دارد که آنچه هدف اصلی سؤال است خصوص غرق و هدم نیست، بلکه منظور اصلی سؤال، بیان کبرای کلی که همان جهل به تقدم تأخر فوت هر یک بر دیگری است که ناشی از حادثه‌ای خاص است؛ زیرا اگر منظور سؤال تنها جهل به تقدم و تأخر فوت در خصوص غرق و هدم بود می‌بایست عبارت «فلا یدری ایهم مات قبل» را با واو عطف، معطوف به غرق و هدم می‌کرد نه این‌که با فاء از غرق و هدم تفریع می‌شد (روحانی، ۱۳۸۴/۴۹۸)؛ بر این اساس می‌توان گفت مورد ابتلا که موجب سؤال گردیده، غرق و هدم بوده است و تصریح به این دو در نصوص ظهور در مثال بودن و اشاره به فرد غالب است نه بیان انحصار.

ج) از جمله ادله‌ای که شأنیت آن را دارد تا مورد استفاده جهت اثبات حکم توارث غرق و مهدوم علیهم برای موارد مشابه قرار بگیرد، تنقیح مناط است؛ بدین صورت که حکم توارث جاهایی را که تقدم و تأخر موت متوارثان، مشتبه است از طریق تنقیح مناط روایات خصوص غرق و مهدوم علیهم به دست آوریم؛ با این تقریر که در روایات یاد شده و مشابه آن‌ها که دلالت بر توارث غرق شده‌ها و زیر آواررفته‌ها دارند می‌توان با تنقیح مناط قطعی و الغای خصوصیت به مناسبت حکم و موضوع، حکم را به موارد مشابه تسری داد و روایات را دلیل بر حجیت حکم توارث در موارد مشابه دانست؛ چون ظاهر اینست که مناط توارث غرق شده‌ها و زیر آواررفته‌ها «مشتبه بودن تقدم و تأخر مرگ که مستند به سبب و حادثه است» باشد نه خصوص غرق و هدم (آن‌طور که پیش‌تر ثابت شده است) و نتیجه سخن اینکه چون علت یادشده در موارد مشابه غرق و هدم به جهت مناسبت در علت موجود است و وجود علت، وجود معلول را می‌طلبد، لذا تعمیم حکم بر اساس ساز و کار تنقیح مناط امری مشروع و حجت شرعی خواهد بود. به همین سبب است که می‌بینیم صاحب ریاض در قسمت کتاب الموارث باب «میراث الغرق و المهدوم علیهم» به این ادله قطع پیدا کرده که حکم غرق شده‌ها و زیر آواررفته‌ها در مورد کسانی که با علت آتش سوزی و کشته شدن در میدان جنگ و مانند این‌ها وضعیت مشتبه داشته باشند با تنقیح مناط و الغای خصوصیت ثابت است. تعبیری که در حقیقت مبنای سخن ایشان در این باره است، چنین می‌باشد: «العله المحتج بها قطعیة منقحة بطریق الاعتبار لا مستنبطه بطریق المظنة لتلحق بالقیاس المحرم فی الشریعة: علتی که بدان استدلال شده قطعی و به طریق اعتبار تنقیح شده است نه به روش ظن و گمان تا ملحق به

قیاس محرم در شریعت گردد و عمل بدان صحیح نباشد» (۶۵۸/۱۲).

اگر مستشکل محترم اعتبار تنقیح مناط را در مسئله حاضر به چالش بکشد و اعتبار آن را به عنوان اشکالی کبروی در کنار ادله لزوم حیات وارث در زمان موت مورث نپذیرد، این اشکال علی المبناء است نه مبنایی؛ چرا که در جواب می‌توان گفت نگارنده در فرض اعتبار مکانیزم تنقیح مناط، حکم به سرایت داده است نه اینکه رسالت پژوهش حاضر بحث و بررسی پیرامون اندازه اعتبار مکانیزم تنقیح مناط در مقابل ادله توارث باشد؛ البته به طور اجمالی ناگفته نماند تنقیحی که در اینجا به عنوان دلیل مدعای ما مطرح شده، تنقیح مناط ظنی نیست که اعتبار آن به آسانی با چالش روبرو شود تا همانند قیاس مستنبط العله با آن مخالفت گردد و مردود اعلام شود؛ بلکه الحاق حکم توارث غرق شده‌ها و زیر آواررفته‌ها به سایر موارد- همان‌طور که با دلایل پیش گفته ثابت شد- با مناط قطعی منقح شده است و مطابق با مبانی اصولی از اعتبار برخوردار است (همان، ۶۵۸/۱۲).

همچنین ممکن است اشکال بر صغرای استدلال باشد؛ توضیح آن‌که نگارنده برخلاف مشهور امامیه خصوصیتی برای ازهاق نفس ناشی از غرق و هدم قایل نیست، لذا عموم اشتباه مرگ را موضوع حکم توارث می‌داند؛ بنابراین روشن می‌شود استظهار مستشکل مستظهر به قول مشهور فقیهان و مقابل استظهار نگارنده- که برای خود طرفدارانی از اکابر و فحول فقیهان امامیه دارد- است.

د) بعد از تنقیح ملاک و مناط حکم می‌توان از مکانیزم قیاس اولویت، وجود ملاک و مناط را در غیر موارد غرق و هدم احراز کرد؛ زیرا مطابق با یکی از شرایط معتبر پیشین، آنچه برای ثبوت توارث در دو موضوع غرق و هدم لازم بود، عدم علم و مشتبه بودن تقدم و تأخر مرگ است و حال آن‌که ملاک حکم در سایر موارد از قوت بیشتری برخوردار است؛ زیرا مثلاً مرگ متوارثان در اثر گازگرفتگی بر حسب موقعیت فیزیکی و جسمی فرد یا موت افراد در میدان جنگ به سبب اصابت گلوله به نواحی حساس و غیر حساس، احتمال اشتباه و جهل به تقدم و تأخر موت بیشتر می‌شود؛ پس با تحقق شرط و وجود ملاک در موارد مشابه باید تحقق مشروط (حکم توارث) را نیز ثابت بدانیم.

### ب) بیان اقوال فقهای اهل سنت و مفاد ادله آن‌ها

مسئله را با گذری در نظریه‌های مذاهب عامه دنبال می‌کنیم و قبل از بیان دیدگاه آن‌ها باید

متذکر شد با مطالعه و تحقیق در منابع دست اول فقهای اهل سنت این یقین حاصل می‌شود که - برخلاف تصور برخی از محققان علوم اسلامی که اتفاق مذاهب اربعه اهل سنت را بر عدم حکم توارث افراد که موت آنان به سبب غرق و هدم یا اسباب دیگر واقع شده است، ادعا کردند(رک: مغنیه/۵۴۳)- دو دیدگاه مختلف در این باره مطرح است؛ یعنی عقیده جمهور اهل سنت غیر از حنابله این است که این افراد از یکدیگر ارث نمی‌برند، هر چند سبب مرگ آنان غرق و هدم یا اسباب دیگری مانند آتش‌سوزی، جنگ و غیره باشد.

اما حنابله معتقدند: هرگاه جماعتی که سبب توارث میان آنهاست، در اثر حوادثی مانند غرق شدن و زیر آوار ماندن و غیر آن، مانند بیماری طاعون بمیرند و تقدم و تأخر زمانی مرگ هر یک مجهول باشد از یکدیگر ارث می‌برند(رک: ابن قدامه، ۱۸۶/۷؛ ابوالبرکات، ۱۵۶/۷؛ بهوتی، ۵۷۰/۴).

عمده دلیلی که در متون فقهی حنابله به آن‌ها استناد شده است، موردهای زیر است: اول و تنها دلیل نقلی آن‌ها روایتی است از ایاس بن عبدالله از پیامبر اکرم(ص) که گفته است: «أن النبی(ص) نهی عن بیع الماء و سئل عن قوم انهدم علیهم بیت فقال یرث الموتی من الموتی»(رک: ابن قدامه، ۱۸۶/۷) و همچنین صاحب کشاف القناع در ذیل «باب میراث غرقی و ...» روایتی با همین مضمون، البته با عبارتی متفاوت از ایاس بن عبدالله از پیامبر اکرم(ص) نقل می‌کند(۵۷۰/۴).

دلالت روایت بالا از این جهت قابل دقت و نظر است که مدلول آن تنها صراحت بر مشروعیت توارث میان زیر آوار رفته‌ها دارد؛ اما دلالت آن در سایر موردهای مشابه قاصر بوده و نمی‌تواند به عنوان یک دلیل نقلی برای تعمیم حکم توارث در غیر افراد مصرحه در روایت مورد تمسک قرار گیرد، مگر این که از باب قیاس که مکانیزمی مشروع نزد آنهاست بخواهند حکم سایر موارد را از آن به دست آورند.

حنابله علاوه بر روایت فوق در تأیید دیدگاه خویش، مسئله را از جهت اصل عملی استصحاب دنبال کرده و با اعتبار بخشیدن به اصل استصحاب آن را بدین صورت تقریر کردند: استصحاب حیات هر کدام از متوارثان ایجاب می‌کند که در زمان فوت دیگری زنده فرض شود؛ زیرا سبب استحقاق(بقاء حیات وارث) هر یک از افراد نسبت به میراث طرفی که با او غرق یا مهدوم علیه شده تا زمان شک در تقدم و تأخر حیات، امری یقینی و معلوم است و سبب حرمان(موت هر یک قبل از دیگری) در این‌جا امری مشکوک است و مطابق با اصل

«الیقین لایزال بالشک» که بسیار از آن در ابواب مختلف فقه مورد تمسک قرار می‌گیرد لازم است به یقین سابق عمل کنیم تا زمانی که یقین لاحق جایگزین آن شود؛ بر این اساس با استصحاب حیات هر یک قبل از دیگری حکم توارث ثابت است، مگر تا هنگامی که تقدم و تأخر مرگ هر یک از متوارثان یقیناً معلوم شود (سرخسی، ۲۸/۳۰).

نکته‌ای که در استدلال فوق قابل مذاقه است اینکه در مسئله حاضر اصل عملی یادشده نمی‌تواند مثبت حکم باشد؛ زیرا اگر اجرای اصل استصحاب درباره یکی از افراد این اثر را داشته باشد که او در زمان مرگ دیگری زنده بوده است، اجرای اصل فوق در مورد دیگری نیز همین نتیجه را به دنبال دارد، نتیجه‌ای که با حکم و اثر اصل اول تعارض دارد، یعنی یک فرد نمی‌تواند در زمان موت مورث هم زنده باشد و هم مرده. بنابراین اجرای اصل فوق درباره افراد متعدد با یکدیگر تعارض کرده و به حکم تساقط در تعارض ساقط می‌شود و نمی‌توان با استناد بدان حکم به توارث کرد.

سایر مذاهب فقهی اهل سنت - حنفیه، مالکیه و شافعیه - همگی اتفاق نظر دارند بر این که هرگاه متوارثان با هم بمیرند، به طوری که تقدم و تأخر موت آن‌ها مشتبه باشد از یکدیگر ارث نمی‌برند؛ بلکه تمام ماترک آن‌ها به وارثان زنده آنان داده می‌شود، حال خواه سبب مرگ در این جا غرق و هدم باشد و خواه در اثر کشته شدن در کارزار و آتش‌سوزی یا این که همگی در اثر بیماری طاعون مرده باشند (سرخسی، ۲۷/۳۰؛ کاشانی، ۱۶۶/۴؛ حصکفی، ۳۹۳/۷؛ شریب‌بی، ۲۶/۳؛ نووی، ۶۸/۱۶؛ ابن رشد، ۲۸۸/۲).

این گروه در تأیید نظر خود علاوه بر استناد به قضاوت زید در زمان خلافت ابوبکر درباره تقسیم میراث کشته شده‌های جنگ یمانه میان وراثت زنده آنان و سیره رایج در خلافت عمر در این مسئله، این گونه استدلال می‌کنند:

اولاً: از شرائط ارث بردن این است که حیات وارث در زمان مرگ مورث ثابت و یقینی باشد به طوری که معلوم باشد وارث بعد از مورث زنده بوده است، در حالی که در هیچ‌یک از موارد یاد شده یقین و علم به حیات وارث بعد از مرگ مورث حاصل نیست؛ لذا بنا بر دلیل لزوم شرط زنده بودن وارث در زمان مرگ مورث و عدم تحقق این شرط، مقتضای عدم حکم توارث از یکدیگر است (الفقه الاسلامی، ۷۹۰۴/۱۰).

ثانیاً: معلوم بودن تقدم و تأخر زمانی مرگ هر یک از متوارثان برای حکم به له و علیه دیگری لازم و ضروری است؛ اما در مسئله مورد بحث وضعیت هر دو جانب مقضی له و

مقضی علیه مجهول است. بنابراین، اگر در این جا موت هر دو فرض شود، فرض موت هر یک قبل از دیگری عملی است که ابتداءً مستند به دلیل و اماره نیست و با تمسک به اصولی که صرفاً حکم ظاهری مسئله را به دست می دهند نمی توان سبب استحقاق - بقاء حیات وارث - را کشف کرد (سرخسی، ۲۸/۳۰) و دوم به همان اندازه که احتمال دارد موت شخص الف مثلاً قبل از شخص ب مقدم فرض شود، به همین اندازه این احتمال برای شخص ب نیز قابل فرض است؛ پس دو فرض بعد از تعارض، تساقط می کنند و حیات هیچ یک از متوارثان قبل از دیگری احراز نخواهد شد. در نتیجه با فقد این عنصر ضروری باب ارث - حیات وارث بعد از مرگ مورث - نمی توان قائل به توارث شد.

### نتیجه نهایی

از مجموع مباحث گذشته و مقایسه میان ادله طرف ها در مقام جمع بندی و نتیجه گیری به نظر می رسد که:

- ۱- با استناد به ادله، باید قایل به عدم خصوصیت فوت ناشی از غرق یا هدم بود؛ زیرا مناط حکم، اشتباه و جهل در تقدم و تأخر موت است.
- ۲- حکمت توارث در دو عنوان غرق و هدم، بر طرف ساختن اثر جهل به تاریخ فوت و احراز تقدم و تأخر آن در میان وارثان است تا از این طریق با انتفاء شرط اساسی و قاعده کلی باب ارث - حیات وارث بعد از فوت مورث - حکمت توارث منطقی و معقول تر به نظر آید؛ لذا حکمتی که توارث در غرق و هدم ایجاب می کند (رفع جهل از تاریخ فوت و اجرای قاعده توارث) در سایر موارد مشابه، مانند تحقق مرگ با اسبابی چون جنگ، آتش سوزی، سقوط هواپیما در آب، زلزله، تصادف وسایل نقلیه، ریزش تونل و غیره نیز وجود دارد و به صورت قاعده باید در اسباب شایع امروزی که دفعه سبب مرگ متوارثان می شوند، رعایت گردد.
- ۳- با تمسک به تبادل و عدم صحت سلب، مصادیق منحصر به موارد مذکور در روایات نیست؛ اما در عین حال نسبت به شمول عناوین غرق و هدم نسبت به برخی مصادیق تردید وجود دارد.
- ۴- پیشنهاد می شود، قانونگذار به عنوان متولی امر به ماده ۸۷۳ ق.م. نگاهی اصلاحی داشته باشد و با تفسیر موسع در حکم توارث غرق شده ها و زیر آواررفته ها صدر و ذیل ماده را یکسان در نظر بگیرد و حکم توارث را در موارد مشابه تسری دهد.

## منابع

- ابن اثیر، محمد بن محمد، *النهاية في غريب الحديث*، تحقيق: طاهر احمد زاوی و محمود محمد طناسخی، الطبعة الرابعة، اسماعيليان، قم، ۱۳۶۴ق.
- ابن إدريس، محمد بن احمد، *السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى*، الطبعة الثانية، موسسه النشر الاسلامي، قم ۱۴۱۱ق.
- ابن بابويه قمي، محمد بن علي، *من لا يحضره الفقيه*، تحقيق علي اكبر غفاري، الطبعة الثانية، جامعه المدرسين، قم، ۱۴۱۳ق.
- ابن حمزه طوسي، محمد بن علي، *الوسيلة الي نيل الفضيلة*، تحقيق: محمد حسون، الطبعة الاولى، مكتبة السيد المرعشي، قم، ۱۴۰۸ق.
- ابن رشد، محمد بن احمد، *بداية المجتهد و نهاية المقتصد*، تحقيق: خالد العطار، دار الفكر، بيروت، ۱۴۱۵ق.
- ابن سكيك الاهوازي، ترتيب *اصلاح المنطق*، تحقيق: محمد حسن بكايي، الطبعة الاولى، مجمع البحوث الاسلاميه، مشهد ۱۴۱۲ق.
- ابن علامه، حسن بن يوسف بن مطهر، *ايضاح الفوائد في شرح اشكالات القواعد*، تحقيق، تعليق: سيد حسين موسوي کرمانی، شيخ علي پناه إشتهاردی، شيخ عبد الرحيم بروجردی، الطبعة الاولى، مطبعة العلمية، قم، ۱۳۷۸ق.
- ابن طی فقحانی، زين الدين علي، *الدر المنضود في معرفة صيغ النيات و الايقاعات و العقود*، تحقيق: محمد بركت، مكتبه مدرسه امام عصر(عج)، شيراز، ۱۴۱۸ق.
- ابن فهد حلي، أحمد بن محمد، *المهذب البارع في شرح المختصر النافع*، تحقيق: شيخ مجتبی العراقي، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۱ق.
- ابن قدامه، عبدالله بن احمد، *المعنى*، الطبعة الاولى، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۱۴ق.
- ابن منظور، محمد بن مكرم، *لسان العرب*، نشر ادب حوزه، قم، ۱۴۰۵ق.
- بهوتي، *كشاف القناع*، تحقيق: محمد حسن اسماعيل شافعي، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۱۸ق.
- حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشيعة الي تحصيل مسائل الشريعة*، موسسه آل البيت(ع) لإحياء التراث، قم، ۱۴۱۴ق.
- حسينی عاملی، سيد محمد جواد، *مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة*، الطبعة الاولى، دار التراث، بيروت، ۱۴۱۸ق.

- حلبی، أبی الصلاح، *الكافی فی الفقه*، تحقیق: رضا استادی، مكتبه الإمام أمير المؤمنين علی (ع)، اصفهان، ١٤٠٣ ق.
- خمينی، روح الله، رهبر انقلاب و بنيانگذار جمهوری اسلامی ایران، *تحرير الوسيلة*، الطبعة الثانية، مطبعة الآداب، نجف، ١٣٩٠ ق.
- خويی، ابوالقاسم، *معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواه*، الطبعة الثانية، دار الزهراء، بيروت، ١٤٠٣ ق.
- ديلمی، حمزه بن عبد العزيز، *المراسم العلوية في الأحكام النبوية*، تحقیق: سيد محسن حسيني أمينی، المعاونه الثقافيه للمجمع العالمي لأهل البيت عليهم السلام، قم، ١٤١٤ ق.
- زبيدي، سيد محمد مرتضى، *تاج العروس من جواهر القاموس*، مكتبه الحياه، بيروت، [بی تا].
- زحيلي، وهبه، *فقه الاسلامي وادلته*، دار الفكر، بيروت، ١٤٢٢ ق.
- شربيني، محمد بن احمد، *معنى المحتاج*، دار إحياء التراث العربي، بيروت، ١٣٧٧ ق.
- شهيد ثانی، زين الدين بن علی، *الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية*، تحقیق: سيد محمد كلانتر، الطبعة الاولى، المطبعة الأمير، قم، ١٤١٠ ق.
- \_\_\_\_\_، *مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام*، الطبعة الاولى، مؤسسه المعارف الاسلاميه، قم، ١٤١٣ ق.
- شهيدی، مهدي، ارث، چاپ پنجم، انتشارات مجد، تهران، ١٣٨١.
- طباطبایي، سيد علی بن محمد علی، *رياض المسائل في بيان احكام الشرع بالدلائل*، الطبعة الاولى، مؤسسه النشر الاسلامي التابعه لجامعه المدرسين، قم، ١٤١٩ ق.
- طريحي، فخرالدين بن محمد، *مجمع البحرين*، تحقیق: سيد احمد حسيني، الطبعة الثانية، نشر الثقافه الاسلاميه، طهران، ١٤٠٨ ق.
- طوسي، محمد بن حسن، *المبسوط في فقه الاماميه*، تحقیق: محمد باقر بهبودی، مكتبه المرتضويه، بی جا، ١٣٥١.
- \_\_\_\_\_، *النهاية في مجرد الفقه و الفتاوي*، تحقیق: آغا بزرگ طهرانی، اوفست منشورات قدس قم، بيروت، بی تا.
- \_\_\_\_\_، *تهذيب الأحكام في شرح المقنعة*، تحقیق: سيد حسن الموسوي خراسان، شيخ محمود آخوندي، الطبعة الرابعة، دار الكتب الاسلاميه، طهران، ١٣٦٥ ق.



علامه حلی، حسن بن یوسف، *تبصرة المتعلمين*، تحقیق: شیخ حسین اعلمی، الطبعة الاولى، انتشارات فقیه، تهران، ۱۳۶۸.

\_\_\_\_\_، *تحریر الأحكام الشرعية علی مذهب الامامية*، موسسه آل البيت (ع)، مشهد، بی تا.

\_\_\_\_\_، *قواعد الأحكام في معرفة الحلال والحرام*، الطبعة الأولى، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۳ ق.

\_\_\_\_\_، *مختلف الشيعة في الأحكام الشرعية*، الطبعة الاولى، تحقیق: موسسه النشر الاسلامی، جامعه المدرسين، قم، ۱۴۱۳ ق.

فاضل لنکرانی، محمد، *التفصیل الشریعة في شرح تحرير الوسيلة*، اعتماد، قم، ۱۴۲۷ ق.

فاضل هندی، محمد بن حسن بن محمد اصفهانی، *كشف اللثام*، مكتبة مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۵ ق.

فراهیدی، خلیل بن احمد، *كتاب العين*، تحقیق: مهدی مخزومی و ابراهیم سامرای، الطبعة الثانية، دار الهجرة، بی جا، ۱۴۰۹ ق.

کاتوزیان، ناصر، *حقوق مدنی (شفعه، وصیت، ارث)*، چاپ ششم، نشر میزان، تهران، ۱۳۸۵.

کلینی، محمد بن یعقوب، *الكافي*، تحقیق: علی اکبر غفاری، الطبعة الثالثة، دار الكتاب الاسلامیه، طهران، ۱۳۶۷ ق.

محقق حلی، جعفر بن حسن، *شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام*، تحقیق: سید صادق شیرازی، الطبعة الثانية، انتشارات الاستقلال، طهران، ۱۴۰۹ ق.

محقق سبزواری، محمد باقر، *کفایه الأحكام*، تحقیق: شیخ مرتضی واعظی أراکی، الطبعة الاولى، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۲۳ ق.

مظفر، محمد رضا، *اصول الفقه*، الطبعة العشر، اسماعیلیان، قم، ۱۴۲۵ ق.

معین، محمد، *فرهنگ فارسی*، چاپ نهم، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۵.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان، *المقنعة*، جامعه المدرسين، قم، ۱۴۱۰ ق.

مقدس اردبیلی، احمد، *مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان*، تحقیق: مجتبی عراقی، شیخ علی پناه اشتهااردی، حسین یزدی، الطبعة الاولى، جامعه المدرسين، قم، ۱۴۰۴ ق.

نجفی، محمد حسن، *جواهر الكلام في شرح شرائع الاسلام*، تحقیق: شیخ عباس قوجانی، الطبعة السادسة، دار الکتب الاسلامیه، طهران، ۱۳۹۸ ق.

نراقی، احمد، *مستند الشيعة في احكام الشريعة*، الطبعة الاولى، مطبعة ستاره، قم، ۱۴۱۹ ق.

نووی، محیی الدین، *المجوع*، دارالفکر، بی جا، بی تا.